

دروود و سلام به تمامی اساتید به جا مانده نام و درنوردیده‌ی بسیار راه در رسیدن به کام، کام شیرین عشق به مردم و استواری و پایداری انسان و انسانیت. شاید پرسید من کی ام؟

وقتی لعبت که والا است، لعبتی که عشق او به هنر ما را نیز عاشق‌اش کرد به ژاله بگوید من ذره‌ام. پس من کی ام؟ در مقابل این همه عظمت افتادگی - فقط می‌گویم من شاگردم و همیشه شاگرد. من عاشق‌ام، هر چند این برایم خیلی بزرگ است ولی عاشق‌ام.

برای مدت شش سال تنهائی و اسارت‌ام «گیاه وحشی کوه‌ام، نه لاله‌ی گل‌دان» ژاله همیشه عشق‌ام بود. آری من ژاله را این چنین شناختم و تاریک‌ترین دوران زندگی‌ام با او و با شعرش روشنی می‌گرفت. با او بیدار شدم، مبارزه کردم، زیستم شش سال با او و همواره او، گرچه هفته‌ای است که دیدم‌اش.

با شعر می‌توان زندگی کرد، امید گرفت، آرزو داشت و جان گرفت. من با گیاه وحشی کوه ژاله که گیاه‌اش زندگی و رشد بود و نمو و کوه‌اش ایستادگی بود و سنگ‌اش نه سکون و بی‌حرکی. چون گیاه وحشی ما همه چیز را از درون و کالبد به تغییر و تحرک، بالندگی و پویائی، دگرگونی و تکامل وامی‌داشت و از سنگ فقط سختی و استحکام‌اش را می‌گرفت.

برای من ژاله لاله بود و لاله مظهر تنهائی، تنهائی من بود و تنهائی هم‌پندان‌ام. ما، گاه فکر می‌کردیم جزیره‌ای مانده‌ایم جدا در بیکران اقیانوس خیال. با ژاله و لاله هدایت می‌شدیم و از همه بیشتر و پیشتر من.

برای این شاگرد، ژاله همه چیز است. ژاله لاله‌ی همیشه جاوید گل‌دان اندیشه و فکر ما است. ای کاش لب می‌گشود این لال متحیر و گیج و فقط می‌گفت، ژاله متشکرم که بدترین دقایق زندگی‌ام را با امیدواری، شکیب، پایداری و استقامت معنا نمودی و جان بخشیدی. ای زندگی من با شعر تو آمیخته!